



نسبی‌گرایی فرهنگی و اخلاق / اشتباهات طرفداران نسبی‌گرایی فرهنگی

نسبی‌گرایی اخلاقی معمولاً سه مدعا دارد: اخلاق تغییر می‌کند، ذهنی و فردی است. برای نسبی‌گرایی اخلاق باگذر زمان تغییر می‌کند. همچنین هیچ چیز خوب یا بدی وجود ندارد، افکار ما است که چیزی را خوب یا بد می‌کند.

نسبی‌گرایی اخلاقی معمولاً سه مدعا دارد: اخلاق تغییر می‌کند، ذهنی و فردی است. برای نسبی‌گرایی اخلاق باگذر زمان تغییر می‌کند. همچنین هیچ چیز خوب یا بدی وجود ندارد، افکار ما است که چیزی را خوب یا بد می‌کند. اخلاق فردی است یعنی برای هر کس تفاوت می‌کند. مطلق‌گرایی اخلاقی بر این باور است که اصول اخلاقی تغییرناپذیر، عینی و جهانی وجود دارند. در ادامه به نقد نسبی‌گرایی فرهنگی که از موضع مورد اقبال نسبی‌گرایان اخلاقی است، می‌پردازیم.

نسبی‌گرایی فرهنگی

نسبی‌گرایی فرهنگی مدعی است انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان دریافته‌اند که نسبی‌گرایی اخلاقی نه تنها یک نظریه نیست بلکه یک واقعیت تجربی است. جوامع و فرهنگ‌های متفاوت ارزشهای اخلاقی متفاوتی دارند. در فرهنگ اسکیمو کشتن افراد مسن از نظر اخلاقی مجاز است ولی در آمریکا این کار غیراخلاقی است. می‌توان مثالهای زیادی از این قبیل تفاوتها یافت. دکارت در کتاب تاملات خود اشاره می‌کند که هیچ ایده عجیبی وجود ندارد که فیلسوفی به صورت جدی به آن فکر نکرده باشد. به همین ترتیب می‌توان گفت که هیچ عمل عجیبی وجود ندارد که دست کم یک جامعه آن را مجاز نشموده باشد. به عنوان مثال، نسل‌کشی یا آدم‌خواری. نسبی‌گرایی فرهنگی بر این باور است که هر کسی که فکر کند که ارزشهای اخلاقی در نسبت با فرهنگها تعیین نمی‌شود صرفاً به واقعیت‌های موجود فرهنگهای متفاوت توجه ندارد. برای دریافتن مغالطه منطقی این استدلال باید به پیش فرض ناگفته آن نگاهی بیندازیم. این پیش فرض از این قرار است: درستکاری اخلاقی یعنی تبعیت از ارزشهای موجود در فرهنگ هر شخص. به عبارت دیگر از نظر آنها همیشه کار درست این است که از ارزشهای فرهنگ خود پیروی کنید.

تنها در صورتی که این پیش فرض را بپذیریم می‌توانیم به این نتیجه برسیم که درست و غلط اخلاقی در فرهنگهای مختلف متفاوت است. یا آنچه که در یک فرهنگ درست است در فرهنگ دیگری غلط است. ولی این پیش فرض در واقع همان چیزی را که نسبی‌گرایی فرهنگی قرار است اثبات کند است فرض گرفته است. مطلق‌گرایی اخلاقی با این ایده که تبعیت از ارزشهای فرهنگی همواره کار صحیحی است مخالف است.

مطلق‌گرایی اخلاقی استاندارد فراقهرنگی دارد که می‌تواند به واسطه آن تمام ارزشهای موجود در یک فرهنگ را نقد کند. به همین دلیل است که مطلق‌گرایی اخلاقی می‌تواند پیشرو و رادیکال باشد، در حالی که نسبی‌گرایی تنها می‌تواند نسبت به وضع موجود محافظه کار باشد، چرا که هیچ استانداردی فراتر از فرهنگ خود ندارد.

تنها مطلق‌گرایی اخلاقی است که می‌تواند به هیتلر یا صدام حسین بگوید «تو و تمام نظم اجتماعی‌ات اشتباه و تبه کارانه و لایق از بین رفتن است» نسبی‌گرایی اخلاقی تنها می‌تواند بگوید «هر کسی نظری دارد، و من از نظر شما متنفرم و نظر خودم را ترجیح می‌دهم، همین».

دومین اشتباه منطقی طرفداران نسبی‌گرایی فرهنگی در اخلاق، ابهام در استفاده از «ارزشها» است. مطلق‌گرایی اخلاقی بین نظرات ذهنی در مورد ارزشها و ارزش‌های صحیح عینی تمایز قائل می‌شود. همانطور که بین نظرات ذهنی و حقایق عینی در مورد خدا، زندگی پس از مرگ، خوشبختی، اعداد، زیبایی تفاوت قائل می‌شود. ممکن است اثبات برخی از این مواردی که نام برده شد، یا یقین یافتن در مورد آنها، یا اینکه نسبت به همه آنها معرفت پیدا کنیم کاری دشوار یا غیرممکن باشد. ولی این به معنای غیرواقعی بودن آنها نیست.

در استدلال نسبی‌گرایی فرهنگی ابهام اصلی بین ارزشها و نظر در مورد ارزشهاست. فرهنگهای متفاوت ممکن است در مورد آنچه که به لحاظ اخلاقی ارزشمند است و آنچه که نیست نظرات متفاوتی داشته باشند، همان طور که ممکن است در مورد اینکه بعد از مرگ چه اتفاقی می‌افتد اختلاف نظر داشته باشند ولی این بدان معنا نیست که آنچه واقعاً در یک فرهنگ درست است در یک فرهنگ دیگر واقعاً اشتباه است، همان طور که افراد در فرهنگهای متفاوت باور دارند که پس از مرگ اتفاقاتی متفاوتی برای آنها می‌افتد ولی به این معنا نیست که واقعاً همه آن اتفاقها بعد از مرگ می‌افتد.

اگر شخصی صرفاً باور داشته باشد که جهنم وجود ندارد اثبات نمی‌کند که جهنم وجود ندارد و او نیز به آنجا نمی‌رود. اگر واقعاً چنین بود ساده‌ترین و بهترین راه برای رستگاری صرفاً این بود که دیگر به جهنم باور نداشته باشیم. به همین ترتیب، چون یک

نازی فکر میکند که نسل کشی درست است اثبات نمی کند که نسل کشی درست است، مگر اینکه تنها چیزی که میتواند به ما بگوید چیزی خوب است یا بد فکر کردن ما باشد. بنابراین نتیجه نسبی گرا در پیش فرض آن هم موجود است، اینکه فکر کردن ما چیزی را خوب یا بد می کند. این مغالطه دوم این رویکرد است.

یک مشکل دیگر در استدلال نسبی گرای فرهنگی وجود دارد. به نظر می رسد که تمام نقطه ضعف هایی که یک استدلال می تواند داشته باشد نسبی گرای فرهنگی دارد. این رویکرد حتی واقعیت های مورد نظرش را به درستی عنوان نمی کند. در واقع فرهنگ ها در زمینه ارزشها کاملاً متفاوت نیستند، حتی در صورتی که ارزش را با نقطه نظر در مورد ارزشها یکی بگیریم. هیچ فرهنگی وجود نداشته است که به خواسته نیچه باور داشته باشد یا آنرا آموزش دهد: تمام ارزشها را دوباره ارزیابی کنید.

تفاوتهایی در تاکیدها وجود داشته است، به عنوان مثال اجداد ما شجاعت را بیش از ما ارزشمند می دانستند، در حالی که ما شفقت را بیش از آنها ارزشمند به شما می آوریم. ولی هرگز چیزی مبنی بر ادعای نسبی گرای فرهنگی وجود نداشته است. سعی کنید جامعه ای را تصور کنید که در آن عدالت، صداقت، شجاعت، خرد، امید و کنترل خویش شر اخلاقی در نظر گرفته شوند. در عین حال خودخواهی بی حد و مرز، بزدلی، دروغ گویی، خیانت، اعتیاد و ناامیدی ارزشهای اخلاقی به حساب بیایند.

چنین جامعه ای را نمی توان روی زمین یافت. تنها جامعه ای که میتواند این چنین باشد جامعه جهنم است البته تفاوتهایی در مورد ارزشها بین فرهنگها وجود دارد ولی در پس اختلاف نظرهای موجود در مورد ارزشهای کوچکتر، همیشه توافق بر اصول ابتدایی اخلاق وجود دارد.

در پس اختلاف نظر بر سر به کارگیری ارزشها در شرایط متفاوت – به عنوان مثال مجازات اعدام باید باشد یا نه – همواره توافق در مورد ارزشها وجود دارد – به عنوان مثال، قتل بد است چون حیات بشر خوب است. اختلاف نظر بین فرهنگها و افراد تنها در صورتی ممکن است که توافقات اخلاقی عمیق تری بر اساس پیش فرضهای مشترک اخلاقی وجود داشته باشد. نسبت ارزشهای اخلاقی به قوانین فرهنگی مانند نسبت مفاهیم به واژگان است.

هنگامی که به یک کشور خارجی می روید، در ابتدا شوکه می شوید. زبانی که آنها بدان سخن می گویند کاملاً متفاوت است ولی در پس این واژگان متفاوت شما مفاهیم مشترکی پیدا می کنید. و این همان چیزی است که ترجمه از یک زبان به زبان دیگر را ممکن می سازد. به همین ترتیب در پس قوانین اجتماعی متفاوت، قوانین اخلاقی مشترکی وجود دارد.